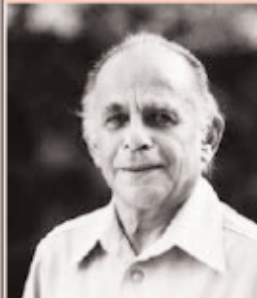


## شعر هفته ...

### سرنوشت



#### فریدون مشیری

جان میدهم به گوشه زندان سرنوشت  
سر را به تازیانه او خم نمی کنم!  
المسوس بر توریزه هستی نمی خورم  
زاری بر این سواچه مانم نمی کنم.  
با تازیانه های گرانبار جانگداز  
پنخارد آنکه روح مرا رام کرده است  
جان سختی ام نگری، که فریید نداده است

این بندگی که زندگیش نام کرده است  
بیمی به دل زمرگ ندارم، که زندگی  
جز زهر خم نوبخت شرابی به جام من.  
گر من به تنگنای ملال آور حیات  
آسوده یکفلس زده باشم حرام من!  
تا دل به زندگی نسپارم، به صد فریب  
می پوشم از کرشم هستی نگاه  
هر صبح و شب چهره تپان می کنم به اشک  
تا ننگرم نیم خور شیدو ماه را!  
ای سرنوشت از تو کجا می توان گریخت؟  
من راه آشیان خود از یاد برده ام.  
یکدم مرا به گوش راحت مرا رها مکن  
با من تلاش کن که بدانم نمرده ام!  
ای سرنوشت مرد نبرد منم بیا  
زخمی دگر یزن که نیا فتاده ام هنوز.  
شادم از این شکنجه خنار امکن دریغ  
روح مرا در آتش بیداد خود بسوز!  
ای سرنوشت هستی من در نبرد توست  
بر من بیخشی زندگی جاودانه را!  
مشین که دست مرگ زیندم رها کند.  
محکم یزن به شاه من تازیانه را.